

سیمای خرد در سبک خراسانی (رودکی، فردوسی، ناصر خسرو، خیام)

* معصومه پورجعفرچلیکدانی

چکیده

خردگرایی یا Rationalism یا اصالت عقل ایده و اندیشه ای است که بر پایه ی استدلال و تجربه مبتنی است. خواه استدلال قیاسی و خواه استدلال استقرایی باشد.

عنصر خرد عنصری است که وجه تمایز آدمی از سایر جانداران زمین است و علم که زائیده ی همین عنصر است، سبب برتری آدمی شده است.

در این نوشتار هدف بررسی جایگاه این عنصر در شعر عده ای از شاعران سبک خراسانی است. خرد گرایی در برابر طبیعت گرایی در ادبیات جایگاه ویژه ای دارد. در سبک خراسانی عنصر " غالب " طبیعت گرایی است و شاعران این سبک عمدتاً وصفی دقیق از طبیعت را ارائه داده اند و همانند نقاشی آن را وصف کرده اند و در واقع هدفشان از سرودن شعر وصف طبیعت بوده است اما از این میان عده ای نیز پا را از طبیعت فراتر نهاده و تأملات ذهنی خود را در شعر مطرح ساخته اند و طبیعت گرایی را وسیله ای برای خرد گرایی قرار داده اند مانند رودکی، فردوسی، ناصر خسرو و خیام.

واژه های کلیدی :

خرد و خردگرایی، طبیعت گرایی، سبک خراسانی، رودکی، فردوسی، ناصر خسرو و خیام.

* دانش آموخته ی مقطع دکتری رشته ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۸/۲۸ تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۲/۱۳

آنچه که از نظر خوانندگان گرانقدر می‌گذرد، گذاری است از دوره ای از تاریخ ادبیات ایران و مروری است بر شعر فارسی از آغاز تا پایان قرن پنجم که اصطلاحاً به سبک خراسانی معروف است و دلیل نامگذاری این سبک به خراسانی این است که نخستین آثار منظوم زبان فارسی بعد از اسلام در ناحیه ی خراسان بزرگ توسط شاعران سروده شده است که شامل خراسان کنونی، تاجیکستان، افغانستان، سرزمین های ماورالنهر و ترکستان بوده است و به لحاظ تاریخی این سبک سلسله های طاهری، صفاری، سامانی، غزنوی و آغاز دوره ی سلجوقی را در بر می‌گرفت. در این دوران شعر فارسی بر اثر تشویق امیران سامانی و کوشش شاعران بزرگ و با قریحه چون رودکی، شهید بلخی، فرالای و ابوشکور بلخی و دانش و هنردوستی وزیرانی چون ابوعلی محمد ابن عبد الله بلعمی به سرعت راه ترقی و تکامل را پیمود. بیشترین تعداد شعری که از شاعران این زمان باقی مانده از آن ابوجعفر محمد ابن رودکی است و چنان که در آغاز این نوشتار بدان اشارت رفت هدف نگارنده از این متن در واقع بازیابی عنصر خرد در شعر این دوره به ویژه شعر شاعرانی چون رودکی، ناصر خسرو، فردوسی و خیام می‌باشد. اساساً با تعاریفی که از شعر در دست است ظهور این عنصر را تنها در شعر نباید جستجو کرد و ادبیات در هر شکل و قالبی که باشد، نمایشگر زندگی و بیانگر ایده ال‌ها و ارزش‌هایی است که زندگی فردی و اجتماعی بر محور آن می‌گردد و در این سطور، گذاری مختصر خواهیم کرد بر دیوان تعدادی از شاعران صاحب نام این سبک که خردورزی بیشتر از طبیعت‌گرایی، خصیصه ی بارز و برجسته ی شعر و سخنشان بوده است.

سیمای خرد در دیوان رودکی

چنانکه از مقدمه ی این نوشتار برمی‌آید، خرد‌گرایی در کنار طبیعت‌گرایی در شعر و سخن عده ای از شاعران سبک خراسانی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. عنصری که در واقع گذار از سطح طبیعت و رسیدن به عمق و باطن آن را میسر می‌سازد. از جمله ی شاعران برجسته ای که در این سبک در خلال

اشعارش می توان رگه هایی از این عنصررا جستجو کرد ، رودکی است.رودکی شاعری اندیشه ور بوده و
احیاناً بهره مند از تفکرات و اندیشه های فلسفی. مجموعه ی اشعار او که از هزار بیت فراتر نمی
رود،نموداری از اندیشه ورزی اوست.اشاره ای که شاعر در قصیده نوینه (مادر می را بکرد باید قربان) دارد
،می تواند گواهی بر این مدعا باشد.وی در این قصیده خودراباعنوان ادیب ،خطیب ، حکیم ، فقیه و کسی
که جوینده ی راه حکمت است معرفی می کند:

گر تو فصیحی همه مناقب او گوی ورتو دبیری همه مدایح اوخوان
ورتو حکیمی وراه حکمت جویی اینک سقراط وهم فلاطن یونان
ورتو فقهی وسوی شرع گرای شافعی^۱ اینکت وبوحنیفه^۲ وسفیان^۳

(رودکی ، ۱۳۷۸، ۳۶)

در اشعار باقیمانده ی رودکی خردگرایی ، علم گرایی و بی اعتباری جهان وعشق ،لذت جویی و اندیشه ی
سعادت دیده می شود و بدیهی است که بیان هر مضمونی وموضوعی جز این نیز باید از رهگذار خرد
بررسی شود.

اگر از رودکی اشعار بیشتری باقی مانده بود ،شاید داوری وسخن گفتن پیرا

میسر بود.با این حال همین مقدار اندک شعر که از او باقی مانده ،نشان می دهد که وی درباره ی اعتبار
جهان وپایان زندگی انسان یا مرگ به طور جدی اندیشیده است وجهان را همچون خواب تصویر کرده
است و همانگونه که خواب یا رؤیا در واقعیت عینی ، پایه و اساسی ندارد ،جهان نیز در نظر او در بی
اعتباری همانند خواب ورؤیایی است.

^۱ - محمد ابن ادریس مکنی به ابو عبدالله یکی از ائمه ی چهارگانه ی اهل سنت

^۲ - نعمان ابن ثابت بن زوطی از پیشوایان بزرگ اسلام(و. ۸۰ه.ق.کوفه).وی در اوایل عمر سرگرم مباحث کلامی بوده و با
علمای کلام مرآوده داشته

^۳ - سفیان ثوری مکنی به ابو عبدالله از فقیهان بزرگ و موسس مذهب ثوریه است.اساس مذهب او تمسک به احادیث در
استخراج احکام بود.

این جهان پاک خواب کردار است آن شناسد که دلش بیدار است

نیکی او به جایگاه بد است شادی او به جای تیمار است

چه نشینی بدین جهان هموار که همه کار او نه هموار است

(همان، ۱۶)

شیوه ی رودکی در شعر بر سادگی معنی و روانی لفظ مبتنی است و تنها با یک تشبیه ساده و آوردن تصویری از دنیا آن را به خواننده ی صاحب خرد معرفی می کند . از میان قدما شیوه سخن ناصر خسرو بیش از همه به سبک سخن رودکی نزدیک است که در سطور بعدی بدان پرداخته خواهد شد . رودکی در کنار آوردن تشبیه فوق به نوعی به خواننده هشدار می دهد و او را به اغتنام فرصت فرا می خواند و بار دیگر تصویری دیگر از دنیا ارائه می دهد و آن را به افسانه ای پوچ و بادی بی اعتبار تشبیه می کند و از رهگذر این تصویر مخاطب و خواننده را به اغتنام فرصت های موجود زندگی دعوت می کند و ثنوی غنیمت شمردن دم را خردمندانه مطرح می سازد و توصیه می کند که گذشته ی معدوم را نباید یاد کرد و خود را درگیر آن ساخت و با بهره گیری از لذت های زندگی و به نوعی خوش باشی نگرانی از آینده را زایل ساخت.

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد

ز آمده شادمان بیاید بود وز گذشته نکرد باید یاد

باد وابر است این جهان فسوس باده پیش آر هرچه بادا باد

(همان، ۱۷)

رودکی نه تنها در سخن پردازی و تناسب الفاظ استاد بوده بلکه معانی بسیار دقیق به کار برده و قطعه های عبرت آمیز و ابیات حکیمانه به یادگار گذاشته است . وی به سرنوشت انسان ، هدف زندگی و مسأله ی سعادت اندیشیده . وی برای رسیدن به سعادت و شادزیستن چهار وسیله را لازم می داند :

تندرست بودن ، خوی نیک داشتن ، خردمند بودن و به دنبال نام نیک رفتن

چهار چیز مر آزاده را زغم بخرد تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد

هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد
(همان، ۱۱۰)

وی در قصیده ی زیر که با مطلعی زیبا شروع شده است ،

از یک پدیده حسی و واقعی یعنی از دست دادن دندان ها که تجربه ی ملموس هر فرد سالخورده ای است ، شکایت سر می دهد و مضمون شعر واقعه ای است عادی با زبانی ساده و با کلماتی معمول و جمله هایی کوتاه که به نوعی خردمندانه است ، خواننده را بر مغتنم شمردن ایام جوانی فرا می خواند:

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود نبود دندان لابل چراغ تابان بود
(همان، ۲۲)

برخی از سخنانش حاوی مضامین و معانی فلسفی و دینی است و او را اهل تفکر نشان می دهد . از "چشم جان و چشم دل" سخن می گوید و "دانش" را "اندر دل چراغ روشن" می انگارد و از بازگشت جان به عالم علوی و کالبد تیره به امهات سفلی (خاک) یاد می کند. از این رو فکر او از این هم فراتر رفته و از دگرگونی احوال خویش و پایان جوانی و فرا رسیدن پیری حکیمانه سخن می گوید.

به چشم دلت دید باید جهان که چشم سر تو نیند نهان

بدین آشکارت ببین آشکار نهانیت را بر نهانی گمار

دانش اندر دل چراغ روشن است وزهمه بد بر تن تو جوشن است

(همان، ۱۳۹)

وی بسیاری از امور انتزاعی و مجرد را با آوردن صورت های شاعرانه، محسوس و ملموس می سازد و دانش را که امری انتزاعی است به صورت چراغ روشن و جوشن و سپری بر تن آدمی به تصویر می کشد و عقل را چمن با طراوتی می داند که شراب خزان آن چمن است و عشق را گلشنی می داند که می بهار آن است.

چمن عقل را خزانی اگر گلشن عشق را بهار توئی

عشق را پیمبری لیکن حُسن را آفریدگار توئی

(همان، ۱۳۱)

نیازمندی بشر به دانستن ودانایی در کلام رودکی نشان از خردورزی شاعر می دهد:

تا جهان بود از سر آدم فراز کس نبود از راه دانش بی نیاز

مردمان بخرد اندر هر زمان راه دانش را به هر گونه زبان

گرد کردند و گرمی داشتند تا به سنگ اندر همی بنگاشتند

دانش اندر دل چراغ روشن است وز همه بد بر تن تو جوشن است

(همان، ۱۳۹)

جایگاه و سیمای خرد در شعر ناصر خسرو

اما از دیگر شاعرانی که به خردورزی در ادبیات ایران مطرح و معروف است، حکیم ناصر خسرو است و در واقع خردگرایی فصل مشخصی است که ناصر خسرو را از دیگر شاعران ایرانی متمایز می سازد.

"از میان قدما شیوه ی سخن ناصر خسرو بیش از همه به سبک سخن رودکی نزدیک است با این فرق که سخن رودکی روان تر، مردمی تر و با روح خواننده سازگارتر می نماید. در صورتی که ناصر خسرو سخن را با موازین عقلی می سنجد و گفته هایش با حجت های فلسفی یا کلامی سرو کار دارد و افراط در زهد و اعراض از دنیا زبان او را تلخ و طبع وی را ستیزه جوی ساخته است و از این رو هضم و قبول آن بر اهل ذوق دشوار می شود." (دشتی، علی، تصویری از ناصر خسرو ۱۳۶۲، ۳۱)

وصفی که ناصر خسرو از عناصر طبیعت چون آسمان، بهار، خزان،... ارائه می دهد و حتی در ارائه ی تصاویر ابداع و نوآوری صورت می دهد، برای دستیابی به مقصد دیگری چون پند و موعظه و ستایش علم و خردی است که به دیانت ختم می شود.

برخلاف همه که شعر را وسیله ای برای بیان زوایای تاریک و مبهم روح آدمی می دانند هر که در این راه موفق تر ، توانا تر است ، ناصر خسرو به این قضیه اعتنا نمی کند و پیوسته از خرد دم می زند :

درخت تو گر بار دانش بگیرد
بزیر آوری چرخ نیلوفری را
(ناصرخسرو، ۱۳۶۷: ۱۳)

از خلق به علم و عقل برتر شو
هر چند بوند با تو همزانو
(همان، ۳۸۰)

توجه به ابیات فوق نشان می دهد که ناصر خسرو ضمن ستایش خرد این نکته را یادآوری می کند که همه ی بهره ی آدمی از عالم وجود، علم است .

در ادبیات ایران کمتر شاعری است که از مقوله ی "عشق" سخن نرانده باشد چه عشق به مفهوم عام آن (ن.ک. منوچهری، ۱۳۵۶ : ۸۶ و فردوسی، بی تا، ۶: ۱۴۲ و رودکی، ۱۳۷۸: ۱۰۶) و چه در مفهوم والاتر آن که وسیله ی وصول به تزکیه ی نفس و روشنی روح و دور شدن از عادات حیوانی و بهیمی است. از گذر پرداختن به این مضمون، شعر فارسی چاشنی تازه و جذابی یافت چنانکه عطار، مولانا و حافظ عشق را در مفهوم متعالی و والایی مطرح ساختند (ن.ک. عطار، منطق الطیر، ۱۳۷۴: ۳۲۱-۳۱۱ و حافظ، ۱۳۸۴: ۱۵۳ و مولانا، مثنوی، ۱، ۱۳۶۹/۲۰-۱۰) اما در دیوان ناصر خسرو از عشق ، این مفهوم غنی و گسترده اساساً سخن به میان نمی آید. وی ضمن پرداختن به خرد، بسیاری از مباحث ذوقی و حتی فکری و کلامی را تحت الشعاع آن قرار داده است و در قصاید بسیاری خرد را مورد ستایش قرار داده و به کمک خرد به نقد بسیاری از باورهای نادرست در تفکرات مردم می پردازد:

سخن را به میزان دانش بسنج
که گفتار بی علم باد است و دم

نهاده خدایست در تو خرد

چو در نار نور و چو در مشک شمّ

خرد دوست جان سخنگوی تست

که از نیک شاد است واز بد دژم

(همان، ۲۶۲)

در قصیده ی زیر جبر و اعتقاد به جبر را با استدلال عقلی رد می کند :

اگر کار بوده است و رفته قلم

چرا خورد باید به بیهوده غم؟!

وگر ناید از تو نه نیک و نه بد

روا نیست بر تو نه مدح و نه ذمّ

(همان، ۲۶۲)

وی مخاطب را از این نکته آگاه می سازد که اگر از لحاظ مبادی دینی به جبر معتقد شود، در اینصورت

ثواب و عقاب بی معنا خواهد بود و در نتیجه مجازات فردی که به حکم سرنوشت و خارج از نیروی

اختیارش مرتکب گناه شود ، دور از عدالت و عین ستم است.

ستمگار زی تو خدایست اگر

بدست تو او کرد بر من ستم

(همان، ۲۶۲)

بعد از آن به ستایش خرد می پردازد و افتخار آدمی را به دانایی و فضیلت و کرم می داند نه به زور بازو:

سخن را به میزان دانش بسنج

که گفتار بی علم باد است و دم

به مردی و نیروی بازو مناز

که نازش به علم است و فضل و کرم

(همان، ۲۶۳)

چنانکه از ابیات فوق استنباط می شود، دیوان ناصر خسرو در میان دفاتر شعر فارسی ادبیات ایران ، از

معدود دیوان هایی است که سرشار از ستایش خرد است . وی خرد را ذاتا ارزشمند نمی داند بلکه از آن

جهت که رهنمون آدمی است برای کسب علم و علم هم وسیله ای است برای رسیدن به معرفت و ایمان

آوردن به خداوند ، آن را معتبر می داند.

ناصر خسرو خرد را تا جایی ارزشمند و قابل ستایش می داند که آدمی را به اذعان وجود صانع بکشاند و

این امر او را به ضرورت وجود انبیاء معترف سازد و اگر خرد از چنین کارایی که ناصر خسرو آن را

تعریف کرده است ، برخوردار نباشد در این صورت نه خرد، خرد است و نه علم ، علم است چنانکه در ابیات زیر می توان این قضیه را مشاهده کرد:

البته ساده اندیشی خواهد بود اگر ارزش خرد را به همین حد و حصر محدود و محصور سازیم و دانشمند و منجمی که خرد او را به قبول دیانتی رهنمون نشده باشد را "خر" قلمداد کنیم .
اینگونه استنتاج و طرز تفکر از ارزش خرد ورزی و خرد گرایی ناصر خسرو می کاهد :

سوی خردمند ز خر خرتراست	آنکه مر او را به ستوری رضاست
آنکه به دین اندر ناید خراست	گرچه مر او را چو تو آدم نیاست
برره دین رو که سوی عاقلان	علت نادانی را دین شفاست

البته این نوع نگرش از گونه ای سختگیری و تعصب حکایت دارد که در اندیشه ی حکیمی متدین و متشرع چون ناصر خسرو بدینگونه بروز می کند و غرض از آفرینش را وجود آدمی می داند همچنانکه غرض از وجود آدمی ، عبادت و رفتن به راه دین است : " و ما خلقت الجن و الانس الایعبدون او لیعرفون ناصر خسرو در راه تعصب و سختگیری و تنگ نظری در دین ورزی تا بدان جا پیش می رود که از یاد می برد خداوند نیازی به عبادت و طاعت بندگان ندارد اما بر اساس سلیقه ی خود می گوید :

عز و بقا را به شریعت بخر	کاین دو بهائی و شریعت بهاست
عقل عطایست ترا از خدای	بر تن تو واجب دین زین عطاست
راه سوی دینت نماید خرد	از پس دین رو که مبارک عصاست

(همان، ۵۹)

وسر انجام چنین حکم ناروایی را صادر می کند که هرکس به دین آنهم مذهب فاطمی (اسماعیلی^۱) در نیاید خر واحمق است و دچار آتش جاوید:

علم و عمل ورز که مردم به حشر ز آتش جاوید بدین دو رهاست
(همان، ۵۹)

ناصر خسرو حکیمی است گرفتار در بند تعصب و تنگ نظری که چون مخاطبان خود را کم خرد و احیانا بی دین فرض می کند، کوشش می کند با براهین عقلی و به نیروی معلومات و خرد، معتقدات خود را ثابت کند و چون مخالفانش، طرف خطاب او هستند، تعصب در ارائه ی طریق و راهنمایی آنها بیشتر در او خودنمایی می کند اما نکته ی قابل ذکر آنکه ناصر خسرو به عنوان یک شاعر حکیم، وصف طبیعت و تصویر سازی را تنها وسیله ای برای بیان مقاصد فکری و دینی و فلسفی اش می سازد و تصویر سازی هدف او برای سرودن شعر نیست بلکه سرودن و تصویر گری برایش وسیله ای است تا بدان، آنچه را که مطلوب و ایده آل آدمی است اثبات کند.

از آنجا که هدف ناصر خسرو از سرودن شعر، تعلیم است در نتیجه نگاهش به پدیده های عالم، نگاهی عالمانه و بعضا نقادانه است

و گویا هدف و وظیفه ای جز پند دادن و تعلیم خلق ندارد و دید مذهبی اش در این راه به مددش می آید.

سیمای خرد در شاهنامه ی فردوسی

از دیگر شاعران سبک خراسانی که به تفضیل به "خرد" پرداخته، حکیم ابوالقاسم فردوسی است. در زبان فارسی در کمتر اثری مانند شاهنامه بر خردورزی تاکید شده است و این عنصر مورد احترام قرار گرفته است. بسامد بالای واژه ی خرد در شاهنامه گواه عظمت و شکوه مقام خرد از دید فردوسی است. او خرد را

نخست آفرینش و بهتر از هر چه ایزد داد، خوانده است. ارزش خرد در

^۱ - از جمله فرقه های مهم شیعی هستند که در سده ی دوم هجری ظهور کردند و بعدها گروهی از آنان توانستند خلافت فاطمی را در مصر بر پا دارند. بعد از وفات امام جعفر صادق (ع) برخی از شیعیان مدعی امامت اسماعیل، فرزند ارشد امام شدند. که به اسماعیلیه معروفند. اسماعیلیان خود در طول تاریخ به فرقه ها و گروههای مختلفی تقسیم شدند.

جان آمده است و بلافاصله پس از خدا جای گرفته است. فردوسی خرد را پیش از آفرینش عالم آورده است و ارج خرد بر تمامی عناصر شاهنامه سایه افکنده است. فردوسی در همین چند بیت نخست نشان می دهد که هدف شاهنامه راهنمایی مردم به خوشبختی و سعادت است و این پیامی است برای تاریخ انسانیت که تا مردم پابرجایند خرد یاریگرشان است. شاهنامه اساسنامه ای است برای همه ی قدرتمندانی که سرنوشت مردم به آنها سپرده شده است و شاعر با بینش عمیق خود آنان را به خرد پند می دهد و حتی رستم که راوی ذهن فردوسی است، در شاهنامه جهاندار نیست و تاج بخش است و مظهر خرد ناب و داوری است. خردی که با آن می توان تمام ایدئولوژی ها را به چالش کشید و در برابر شهیاران ستمگر ایستاد و گفت:

همه کارت از یکدیگر بدتر است تو را شهیاری نه اندر خوراست

(فردوسی، بی تا، ۲۱۶/۲)

جان هم که منشأ حیات است مثل خرد وسیله ادراک است اما جان و خرد به ادراک آنچه ازین گوهران محسوس بگذرد، راه ندارد.

بدین جایگه گفتن اندر خورد

کنون ای خردمند ارج خرد

که گوش نیوشنده زو بر خورد

بگو تا چه داری بیار از خرد

ستایش خرد را به از راه داد

خرد بهتر از هرچه ایزدت داد

خرد دست گیرد به هر دو سرای

خرد رهنمای و خرد دلگشای

ازویت فزونی ازویت کم است

از و شادمانی ازویت غم است

تو بی چشم شادان جهان نسپری

خرد چشم جان است چون بنگری

بدو جانت از ناسزا دور دار

همیشه خرد را تو دستور دار

(همان، ۱۳/۱)

همه ی ما فارسی زبانان فردوسی را شاعر حماسه سرایی می دانیم که در پرداختن صحنه های رزم و شرح دلاوری های پهلوانان بی همتا ست و همانقدر که در خلق صحنه های نبرد و ترسیم میدانهای رزم تواناست ، در بیان مطالب خردمندانه و حکیمانه و تلفیق خشونت رزم با نرمی و اعتدال خرد نیز توانایی به خرج داده . حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر بلند آوازه ی طوس که شاهنامه را سی سال به نظم کشید ، اساس کار خویش را بر داد و خرد استوار ساخت :

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد
(همان، ۱۳/۱)

شایسته است در این مقال به اختصار از واژه ی حکیم سخن گفته شود. حکیم در فرهنگ های متعدد به مفهوم دانا، خردمند، فرزانه، خردپژوه و داننده بکار رفته است و اصطلاحاً به کسی اطلاق می شود که در علم حکمت استاد باشد. البته در زبان عربی حکیم اسم خاص و از نامهای خداوند متعال به کار رفته است و حکیم علی الاطلاق خداوند تبارک و تعالی است. حکیم بر کسی اطلاق می شود که بر علم حکمت استاد باشد و صاحب هیات مذکوره است. بدان که بزرگترین نیک بختی و بلند ترین مرتبه مرنفس ناطقه را شناسایی آفریننده ی جهان و آنچه در اوست باشد که این معرفت یا به طریق استدلال و عقل میسر است که روش متکلمان است و یا به روش مجاهدت و ریاضت. پیروان این طریقت اگر در دریافت های خود با اصول شریعت موافقت ورزند، به آنان صوفیه ی متشرع گویند و اگر به آداب شریعت پایبند نباشند به آنان حکمای اشراقیون گویند. (ن.ک. دهخدا، ذیل حکیم)

اما فردوسی خردمند و حکیمی است که دریافت های او از هستی و آدمیان مبتنی بر رای و اندیشه و دانایی و استدلال است چنانکه غالباً رای و خرد را همزاد می داند. البته خردی را که مبتنی بر دانایی، زیرکی، تدبیر، هوش و فراست است وسیله ای برای سعادت انسان می سازد و به عنوان شاعری خردگرا در شناخت

خداوند، اسرار آفرینش و مرگ خرد را ناتوان می داند چنانکه در مقدمه ی داستان رستم و سهراب صراحتاً به این مساله اشاره می کند.

اگر تندبادی برآید زکنج به خاک افکند نارسیده ترنج

ستمکاره خوانیمش اردادگر هنرمند دانیمش ار بی هنر

اگر مرگ دادست بیداد چیست زداد این همه بانگ و فریاد چیست

از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر تو را راه نیست

(همان، ۲/۱۶۹)

فردوسی در خلال نقل روایت ها و رعایت امانت در نقل آن و وصف پهلوانی های دلاوران و شرح حوادث میدان نبرد، با بیانی نرم و آموزنده از گذشت حوادث، درس عبرت می دهد. "پند و اندرزهایی که در هر مورد چه از جانب خود چه از قول دیگران راجع به خدا ترسی و داد جوئی و عدالت گستری به سلاطین و بزرگان می دهد. در کتابی مثل شاهنامه که اساساً در آن روی سخن داری با پادشاهان است امری طبیعی است و فراوان بودن این قبیل اشعار هم مایه ی تعجب نیست:

چه گفت آن سخنگوی با ترس و هوش چو خسرو شدی بندگی را بگوش

(همان، ۱/۴۳)

اگر داد دادن بود کار تو بیفزاید ای شاه مقدار تو

(همان، ۱/۷۸)

از این قبیل ابیات از هر گونه حقایق و معارف و احساسات لطیف و نکات دقیق هرچه بخواهیم در شاهنامه فراوان است از مذمت دروغ، محسنات راستی و لزوم حفظ قول و وفای عهد و مشاوره با دانایان و بردباری و حزم و احتیاط و متانت و قبح خشم و رشک و حسد و حرص و طمع و شتابزدگی و عجله و سبک سری و فضیلت قناعت و خرسندی و بذل و بخشش و دستگیری فقرا و ترغیب به کسب نام نیک و آبرومندی و عفو و اغماض و سپاسداری و رعایت حق نعمت و احتراز از ننگ و عیب و جنگ و جدال و خونریزی غیر

لازم افراط و تفریط و لزوم میانه روی و اعتدال و رحمت آوردن بر اسیر و بنده و عاجز و... عیب غرور و خودخواهی و دستور های عملی بسیار"(فروغی، ۱۳۱۳ : ۲۲-۲۱)

چنانکه پیش از این ذکر گردید شاهنامه مطابق سنت با " نام خداوند جان و خرد " آغاز شده است و آوردن " خرد و جان " در آغاز این اثر بزرگ حماسی ، گذشته از آنکه حکایت از میزان اهمیت این دو عنصر نزد " فردوسی " دارد، ستایشی است بجا از پروردگار عالم که او را دارنده ی این دو گوهر می داند . از نظر فردوسی " خرد " و اندیشه وسیله ای است برای شناخت خداوند و صعود به قله ی دانش و معرفت و فردوسی با تمام توانائیش یادآور می شود که حدود ادراک و اوج پرواز خرد محدود است و خرد از راه یابی به ذات خداوند ناتوان است زیرا ذات خداوند لایتناهی و نامحدود است و خرد محدود پس در اندیشه ی سنجیده شده و محدود ما نمی گنجد :

بدین آلت و رای و جان و زبان ستوده آفریننده را کی توان
(همان، ۱۲/۱)

فردوسی با تمام اهمیتی و اعتباری که برای خرد قائل است ، در باب شناخت خداوند آن را عاجز و ناتوان می بیند :

همه دانش ما به بیچارگیست	به بیچارگان بر باید گریست
ایا فلسفه دان بسیار گوی	نپویم براهی که گوئی بیوی
سخن هرچه گوئی چو توحید نیست	بنا گفتن و گفتن ایزد یکیست
ترا هرچه بر چشم بر بگذرد	بگنجد همی در دلت با خرد
چنان دان که یزدان نیکی دهش	جز آنست و زین بر مگردان منش
تو گر سخته ی راه سنجیده پوی	نیاید به بن هرگز این گفتگوی

(همان، ۱۴/۱)

و فردوسی خرد و دانایی و دانش را در مقابل عظمت و بی نهایت بودن خداوند ناتوان می بیند .

فردوسی خرد را بهترین داده ی خداوند می شمارد که بی آن انسان خوارتر و وحشی تر از درندگان خواهد بود و به مدد خرد و فضیلت خرد و اندیشه و مزیت دانش و فهم ممتاز گشته و چون صاحب خرد است ، داد را از بیداد ، حق را از ناحق و عدالت را از بی عدالتی و به مدد خرد می شناسد تا بدان حد که حاضر است برای دستیابی به حق و عدالت و داد به مبارزه بر خیزد و حتی کشته شود و سرفرازی و شرافت بیافریند و حماسه خلق کند.

رد پای خرد را تنها در آغاز شاهنامه نمی یابیم بلکه فردوسی به واسطه ی اهمیت موضوع در جای جای شاهنامه از این عنصر یاد می کند و ضمن یاد آوری آن ، انسان فراموشکار را به پیروی از فرمان های عقل دعوت می کند . گاه این سخنان در ضمن نتیجه گیری از داستانها نقل می شود و گاه زاده ی اندیشه و قریحه ی شاعر است و گاه گزارشی است از آنچه در متن واقع بوده که با بیان و قدرت شاعر رنگ و جلوه های نو یافته است .

در شاهنامه ابیاتی که فردوسی در آن به ستایش خرد پرداخته فراوان است و هدف نگارنده ی متن نقل این ابیات نیست بلکه هدف تبیین این نکته است که فردوسی در اثری که هم وصف محافل بزم شاهان

کشورستان است و هم وصف میداین پر شور نبرد چگونه توانسته است بسیاری از موازین اخلاقی ، اصول انسانی را به سبب دلبستگی به خردمندی و به مدد خرد به اثبات رساند و همه جا دانش و خرد را فضیلتی برای انسان می داند چنانکه در داستان سیاوش ضمن وصفی زیبا از فرنگیس ، او را به فضیلت خردمندی چنین وصف می کند:

به بالا ز سرو سهی برتر است ز مشک سیه بر سرش افسر است

هنرها و دانش ز اندازه بیش خرد را پرستار دارد به پیش

(همان، ۹۴/۳)

چنین دفتر شعری که نبرد پهلوانان و کارنامه ی شاهان است و بیشترین حجم آن را وصف رزم و نیروی پهلوانی مردان جنگی تشکیل می دهد تا به این اندازه از عفو و مدارا و بردباری و وفا ، آزادگی و آزاد اندیشی ، استقلال طلبی ، نیکوکاری ، کسب نیکنامی ، خداپرستی و... سخن گفتن مایه ی اعجاب و شگفتی است.

شاهنامه ی فروسی گذشته از همه ی امتیازات هنری و شاعرانه ، گنجینه ای است پر بها از خردورزی و حکمت و مردمی و درس خرد و دانش اندوزی و راه و رسم کشور داری.

نکته ی قابل ذکر آنکه فردوسی در سایه ی خرد ورزی حتی " مرگ " را که پدیده ای ناخوشایند و نا مطلوب به نظر می رسد و به مدد " نیکو کاری " غایتی پر مایه و ارزشمند معرفی می کند:

فردوسی مرگ را امری محتموم و قطعی دانسته که چاره ای جز تسلیم و رضا در برابر آن وجود ندارد و "

خرد " را در راهیابی به این پدیده ی نا شناخته ، ناتوان می داند اما بارها و بارها توصیه می کند که راه نیکی

پیش گیرید که تنها یاورانسان بعد از مرگ کردار اوست و زندگی پوچ و بی نتیجه نیست:

بمیرد کسی کو ز مادر بزاد ز کیخسرو و آغاز تا کیقباد

چه دینی چه اهریمنی بد پرست زمرگ اند بر سر نهاده دو دست
تو را یار کردارها با دو بس که باشد دو گیتیت فریاد رس
یله کن ز چنگ این سپنچی سرای که پر مایه تر زین تو راهست جای

*

چنین است آیین خرم جهان نخواهد گشادن به ما بر نهان
انوشه کسی که بزرگی ندید نبایستش از تخت شد ناپدید
بکوشی و آری ز هر گونه چیز نه مردم نه آن چیز ماند بنیز
سرانجام با خاک باشیم جفت دو رخ را به چادر بباید نهفت
بیا تا همه دست نیکی بریم جهان جهان را به بد نسپریم

(همان، ۱۲۵/۴)

ستایش و بزرگداشت فردوسی از خرد سخنی است برخاسته از باورهای دینی و مذهبی او و در وجودش ریشه های عمیقی دارد و ریشه اش را باید در تشیع فردوسی جست. مذهبی که در آن عقل رسول درونی معرفی شده است.

سیمای خرد در رباعیات خیام

از دیگر گویندگان این سبک که به خردورزی مطرح است، حکیم عمر بن ابراهیم خیامی یا خیام است. البته خیام از گویندگان اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم بوده. در میان گویندگان فارسی زبان کمتر کسی به پایه ی خیام رسیده و از این شهرت عالم گیر برخوردار است. هر چند تعداد رباعیات باقیمانده از او بنا به

تحقیق محققان ۱۶، ۳۶، ۶۶ رباعی بیشتر نیست. (دشتی، دمی با خیام، ۱۳۵۶، ۱۴۵)

نگارنده ، توجه خوانندگان صاحب ذوق و اندیشمند را پیرامون رباعیات اصیل و منتسب به خیام را به کتب معتبر و ارزشمند موجود ، معطوف داشته چون در این مقال ، فرصتی برای پرداختن بدان نیست اما آنچه که نگارنده در این نوشتار مختصر بدان پرداخته عنصر خرد بود .

در این رباعی ها چیزی که فی البداهه جلب نظر می کند ، عمق و ژرفای اندیشه است و می توان دریافت که گوینده ی این رباعی ها بیشتر از آنکه شاعر باشد ، حکیمی است متفکر که نکاتی که به ذهنش آمده ، در قالب شعر بیان کرده است و اندیشه هایش چنان تابناک بوده که تأثیر آن را در کلام و شعر بزرگانی چون عطار ، سعدی و حافظ و دیگران چون صادق هدایت نیز می توان جست .

پایه ی اصلی اندیشه های خیام زندگی و مرگ است و تأمل در راز هستی و نیستی . ناخواسته آمده ایم و بی اختیار نیز باید برویم ، چرا آمده ایم ، از کجا آمده ایم ، به کجا خواهیم رفت . پرسش هایی که از هر عقل و ذهنی بیرون می تراود.

یک قطره آب بود و با دریا شد یک ذره خاک و با زمین یکتا شد

آمد شدن تو اندرین عالم چیست؟ آمد مگسی پدید و ناپیدا شد

(خیام، ۱۳۸۳، ۱۳۱)

پرسش از چرایی آفرینش و کیفیت مبدأ و معاد و جهل آدمی نسبت به این پرسش ها تنها به خیام اختصاص ندارد و سؤال هایی است که انسان به طور عام بی آنکه او را محدود به رنگ ، نژاد، گونه ، تیره ، زمان و مکان و ملیت خاصی کنیم ، با آن سر و کار دارد و هر کس که پا به عالم وجود گذارد و با پدیده ی مرگ روبرو شود ناخواسته این پرسش ها ذهن او را به چالش می کشد و یا به عبارت دیگر ذهنش را می آزارد.

در این جریان سیل آسای زندگی و مرگ که بر همه چیز عالم حاکم است ، آدمی تأثیر و اختیاری ندارد. از این رو بشر با همه تلاش ها و بلند پروازی ها در عرصه ی اندیشه و عمل در نظر خیام ذره ای ناچیز بیش نیست :

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده ای کو که به ما گوید راز ؟

پس بر سر این دو راهه آزو نیاز تا هیچ نمایی که نمی آیی باز

(همان، ۱۹۳)

*

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد دل را به چنین غصه دژم نتوان کرد

کار من و تو چنان که رأی من و توست از موم به دست خویش هم نتوان کرد

(همان، ۱۳۰)

اما همین فرصت حیات را باید مغتنم دانست هر چند که روشنی وجود ، تاریکی عدم را به دنبال دارد. در نتیجه عدم و مرگ دیگران عبرت آموز است و در خور اندیشه و این تحول از هستی به نیستی یاد آور آن است که زندگی مهلتی کوتاه بیش نیست و هیچ چیز پایدار نمانده است و نمی ماند. "بسیار چو تو روند و بسیار آیند"

سراینده ی رباعیاتی از این دست قطعاً صاحب خرد و حکیم بوده که از خلال تذکر این مباحث مخاطب را به اغتنام فرصت های موجود زندگی فرا می خواند و از او می خواهد که هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار و از نعمت های زندگی باید تا حد امکان برخوردار شد. گرایش خیام به چرایی و تأمل در آفرینش و درنگ و تسلیم به نظریات رایج دلیل ضعف اعتقاد او نمی تواند باشد چه بسا انسان های صاحب فکر و اندیشمندان با ایمانی که از کشف حقایق عالم اظهار عجز و ناتوانی کرده اند . از نکات در خور تأمل درباره ی خیام آن است که وی بسیاری از مباحث عمیق فکری را در قالب الفاظی اندک اما با سادگی و

روانی بسیار گنجانده است که ذهن هر کسی بی هیچ گونه تلاشی آنها را در می یابد و این هنر بسیار بزرگی است .

"آنچه در رباعیات اصیل خیام آشکار است ، انعکاسی است از روحی پرشور و حساس ، هوشی تیز ، فکری جستجوگر و ژرف بین که در راز جهان غور می کند و دریافت های او ناظر به سرنوشت همه ی افراد بشر است اما در عین حال که می خواهد گرمی و شوق حیات را در دلها بر انگیزد از خلال تجربیات فکری او یاسی سرد و مرگ آمیز مشهود است. چندانکه دعوت وی به شادکامی نیز چاره ای است برای فراموشی در لحظات زودگذر نه بشارتی روح بخش و دلنواز منتهی چون خیام از نکته هایی سخن گفته که از دیر باز موضوع تفکر و تأثر انسان بوده شعرش همه جا گیر شده است ." (یوسفی، ۱۳۷۳، ۱۲۷)

تفکر خیام پیرامون زندگی و به ویژه مرگ در واقع به نوعی هشدار و تذکر است برای مخاطبان . خیام از مخاطبانی که همگان از سرنوشت یکسان زندگی و مرگ و فرصت موجود میان این دو برخوردارند ، نیز می خواهد که خود را در بند امور نا پایدار و بی اعتبار مقید نسازند و به عبارت دیگر از آنجا که انسان ها به طور عام یا در حسرت روزهای گذشته به سر می برند یا نگران آینده ای هستند که هنوز نیامده ، از آنها می خواهد آنچه را که نقد و موجود است ، دریابند یعنی حال و تذکر مداوم مرگ در خلال رباعیاتش به نوعی تذکر پاس داشتن و غنیمت شمردن فرصت های نقد و موجود است :

از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

(همان، ۱۴۱)

خردورزی در سبک خراسانی منحصر به شعر شاعرانی که برشمردیم نیست بلکه در این سبک شاعران دیگری نیز به این نوع تفکر پرداخته اند اما در نوشتار حاضر مجال پرداختن به آن نیست و شاید بتوان برای بررسی آن کتابی مفصل نگاشت.

نتیجه

شعر سبک خراسانی با وجود اشمالش بر طبیعت گرایی و وصف طبیعت و سیر آفاقی اش که از آغاز در آن بارز است، از خرد گرایی و عقل ستایی نیز بی بهره نمانده است چنانکه در شعر شاعران این سبک با وجود آنکه طبیعت با تمام سرزندگی و حیاتش و شور و حرارتش بازتاب دارد، پرداختن به ایده آل ها و آرمان های اخلاقی و گذشتن از سطح طبیعت و رسیدن به باطن و عمق آن نیز از جایگاه بارزی برخوردار است. نمود تفکرات و اندیشه های فلسفی و اخلاقی چون بی اعتباری جهان، لذت جویی به سبب ناپایداری دنیا، اغتنام فرصت، ستایش خرد و اعتبار بخشیدن به دانایی و نقد باور های خرافی به مدد علم و خرد و کسب معرفت از رهگذر دانایی و خرد و دین ورزی در کنار طبیعت گرایی در شعر سبک خراسانی به اعتبار و اهمیت اشعار سخنوران این سبک کمک شایانی نموده است. چنانکه شعر شاعرانی چون رودکی، ناصر خسرو، فردوسی، و خیام نیز تلفیقی است از طبیعت گرایی و خرد گرایی و این شاعران به کمک وصف طبیعت به بیان بسیاری از ایده های اخلاقی و اندیشه ها و تفکرات پرداخته اند.

منابع

- ۱- حافظ، خواجه شمس الدین محمد، دیوان حافظ، انتشارات هنر سرای گوهر، تهران، ۱۳۸۴ ش.
- ۲- خیام، عمر ابن ابراهیم، حکیم عمر خیام، رباعیات، با مقدمه ی کاظم برگ نیسی، تهران، انتشارات فکروز، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- ۳- دبیر سیاقی، محمد، پیشاهنگان شعر فارسی، تهران، ۱۳۷۰، ش.
- ۴- دشتی، علی، تصویری از ناصر خسرو، به کوشش مهدی ماحوزی، تهران، تابستان، ۱۳۶۲، ش.
- ۵- دشتی، علی، دمی با خیام، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۶، ش.
- ۶- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، ۱۳۳۸، ش.
- ۷- زرین کوب، حمید، مجموعه سخنرانی های اولین و دومین هفته فردوسی، مشهد، ۱۳۵۳ ش.
- ۸- رودکی، جعفر ابن محمد، دیوان شعر رودکی، به تصحیح و مقدمه ی جعفر شعار، انتشارات مهد مینا، تهران، ۱۳۷۸، ش.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران، ۱۳۶۶، ش.
- ۱۰- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، منطق الطیر، موسسه ی فرهنگی و انتشاراتی پایا، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۱- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، سلسله ی آثار ادبی ملل خاور، اداره ی انتشارات دانش.
- ۱۲- فردوسی، ابوالقاسم، خلاصه ی شاهنامه، به کوشش محمد علی فروغی، ۱۳۱۳ ش.
- ۱۳- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- ۱۴- فروغی، محمد علی، رباعیات حکیم خیام نیشابوری، تهران، ۱۳۲۱ ش.
- ۱۵- کسروی، احمد، در پیرامون خرد، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۶- محجوب، محمد جعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشارات فردوس و جامی، بی تا.
- ۱۷- مولانا، جلال الدین محمد بلخی، مثنوی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۹ ش.

۱۸- ناصر خسرو، ابومعین حمید الدین، دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی، ناشر دنیای

کتاب، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۱۹- یوسفی ، غلامحسین ، چشمه روشن ، تهران ، ۱۳۵۳ ش.

Archive of SID